

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، تابستان ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۰، ص ۱۳۳ - ۱۶۲

روابط صفویان و گورکانیان هند**فاطمه سرخیل***

ایرانیان و هندیان از دوران باستان با یکدیگر ارتباط داشته و دارای ریشه‌های نژادی و تاریخی مشترکی هستند. در اوایل سده دهم هجری همزمان با قدرت-گیری دولت صفویه در ایران، جانشینان تیمور با کمک شاهان صفوی در هندوستان به قدرت رسیدند. این دو سلسله در بیشتر دوران حکومتشان روابط دوستانه و نزدیکی داشتند و در تحولات یکدیگر تأثیرگذار بودند. این مقاله به بررسی عمق و گستره این روابط در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: روابط سیاسی، روابط فرهنگی، روابط اقتصادی، صفویان،

گورکانیان هند

* کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام قم

مقدمه

ایرانیان و هندیان از نژاد آریایی هستند. پیوندهای فرهنگی، اجتماعی بین دو سرزمین ریشه تاریخی ژرفی داشته و پیشینه آن به هزاره سوم پیش از میلاد می‌رسد. هر دو ملت سازنده تمدن‌های کهن بوده و تحولات مهمی را در فرهنگ جهانی به ویژه در قاره آسیا ایجاد کرده‌اند.

همزمان با قدرت‌گیری دولت صفویه در ایران، جانشینان تیمور گورکانی در هندوستان قدرت را به دست گرفتند. قبل از فتح هند به دست بابر، ارتباط سیاسی مهمی میان ایران و هند برقرار نشد. پادشاهان هندوستان گرفتار مشکلات داخلی خویش بودند و در ایران نیز نزاع میان حکومت‌های محلی مانع گسترش روابط خارجی بود. اما در سده دهم هجری هند و ایران تحت حکومت دو خاندان برجسته صفویان و گورکانیان به قدرت‌های بزرگی مبدل شدند. اوج قدرت صفویان در ایران با قدرتمندی گورکانیان هند همزمان بود که منجر به ایجاد ارتباطاتی میان ایشان گردید.

در این مقاله به بررسی ابعاد و چگونگی ارتباط میان دو دولت صفوی و گورکانی پرداخته و روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن دو را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

روابط سیاسی

در منابع تاریخی سابقه ارتباط میان صفویان و گورکانیان هند تا زمان تیمور به عقب برده شده است. تیمور به ملاقات خواجه سلطان علی، جد صفویان رفته و بنا به درخواست وی عده‌ای از زندانیانش را آزاد می‌سازد.^۱

شاه اسماعیل و محمد ظهیرالدین بابرشاه

در دوره حکومت شاه اسماعیل و بابرشاه، ازبکان ماوراءالنهر دغدغه اصلی هر دو دولت بودند.

تحركات ازبکان به رهبری شیبک‌خان مشکلات زیادی برای صفویان و گورکانیان

هند به وجود آورد. شیبک‌خان پس از فتح خراسان که در سیطره شاه اسماعیل بود به جانب قندهار که زیر نظر بابر بود پیش رفت. سرانجام شیبک‌خان در جنگ مرو از شاه اسماعیل شکست سختی خورد و به قتل رسید.^۲

این نبرد آغاز ارتباطات سیاسی میان بابر و اسماعیل محسوب می‌شود. نقطه شروع همکاری میان ایشان زمانی است که شاه اسماعیل خانزاده بیگم خواهر بابر را که رهبر ازبکان اسیر کرده و به عقد خود درآورده بود، آزاد کرد.

ابتدا بابر برای ایجاد رابطه با فاتح مرو پیش قدم شد. وی خان میرزا را به سفارت نزد شاه اسماعیل فرستاد. شاه اسماعیل سفیر بابر را به گرمی پذیرفت و حکومت حصارشادمان و بدخشان را به وی اعطا کرد.^۳

بابر در سال ۹۱۷ هـ. بدخشان، قندوز، بغلان و حصارشادمان را تصرف کرد و در نامه-ای این خبر را برای شاه اسماعیل فرستاد. و از شاه اسماعیل برای فتح ماوراءالنهر یاری خواست و تعهد کرد پس از فتح، خطبه را به نام ائمه دوازده معصوم (ع) بخواند و سکه را به نام شاه اسماعیل ضرب کند.^۴ شاه اسماعیل نیروهایی به فرماندهی احمد بیگ صوفی ایواغلی و شاهرخ بیگ افشار برای کمک به او اعزام کرد.^۵

بابر با کمک قزلباش‌ها ابتدا به بخارا و سپس به سمرقند تاخت.^۶ پس از فتح سمرقند و انجام تعهدات به وسیله بابر، نیروهای قزلباش با هدایای فراوان از جانب بابر نزد شاه اسماعیل بازگشتند.^۷

محمد جان ایشیک آقاسی باشی (نجم ثانی) پس از بازگشت از نزد بابر به توطئه علیه وی پرداخت و با شکایت از بابر، شاه اسماعیل را به وی بدبین ساخت.^۸

شاه اسماعیل، نجم ثانی، زین العابدین صفوی، پیری بیک قاجار، بادنجان سلطان روملو و تمام امرای خراسان را مأمور سرکوب بابر کرد.^۹

نجم ثانی در اواخر ذی‌الحجه ۱۱۷ هـ. برای سرکوبی بابر از قم به جانب خراسان حرکت کرد.^{۱۰}

در همین زمان ازبکان، بخارا و سمرقند را تصرف کردند و بابر ناچار به عقب نشینی به

حصار شادمان شد.^{۱۱} بابر از بیرام بیگ قرامانلو حاکم ایرانی بلخ یاری خواست و او امیر محمد شیرازی را برای کمک فرستاد.^{۱۲}

نجم ثانی که مأمور تنبیه بابر بود با توجه به موقعیت خراسان و خطر ازبکان به جای حمله به بابر با وی متحد شد.^{۱۳} با همکاری نجم ثانی و بابر، قرشی فتح شد، ولی وساطت بابر برای نجات اهالی قرشی از قتل عام بی نتیجه ماند.^{۱۴}

در حمله بابر و نجم ثانی به غجدوان به سبب اختلاف میان نجم ثانی و سرداران ایرانی سپاه، عده‌ای از بزرگان ایرانی بدون هیچ جنگی عقب نشینی کردند. بابر که اوضاع را نابسامان می‌دید با نیروهای خویش به حصارشادمان عقب نشینی نمود. در جنگ میان ازبکان و نیروهای باقی مانده، سپاه صفوی شکست خورد. نجم ثانی دستگیر و به قتل رسید.^{۱۵} پس از جنگ، بابر در عین حال که سعی در حفظ روابط دوستانه با صفویان داشت، برای تصرف مناطقی مهم در ماوراءالنهر می‌کوشید.

در سال ۹۲۲ هـ. محمد زمان میرزا، نوه سلطان حسین میرزا بایقرا و امیر اردوشاه، بلخ را در نبود حاکم ایرانی آن تصرف کرد.^{۱۶} با قتل امیر اردوشاه به دست محمد زمان میرزا، بابر و قوام بیگ به محمد زمان میرزا حمله کردند. او گریخت اما پس از مدتی دستگیر شد.^{۱۷} بابر او را بخشید و حکومت بلخ را به وی واگذار کرد و دختر خود را به عقد او درآورد.^{۱۸} از این پس، محمد زمان همزمان از بابر و شاه اسماعیل تبعیت می‌کرد و روابط دوستانه‌ای را با هر دو طرف برقرار کرد.

پس از بلخ، قندهار مورد توجه بابرشاه و شاه اسماعیل بود. این شهر به سبب موقعیت جغرافیایی‌اش برای هر دو طرف اهمیت حیاتی داشت و در تمام دوره حکومت این دو خاندان موجب رقابت و مجادله آنها بود.

در سال ۹۲۶ هـ. بابر تمام ناحیه گرمسیر را به تصرف درآورد، اما بنابر مصالحی پس از دو سال محاصره قندهار به کابل بازگشت. با رفتن بابر، شاه بیگ حاکم قندهار به پنجاب عقب نشینی کرد و قلعه را به مولانا عبدالباقی سپرد. مولانا عبدالباقی از بابر خواست اداره قندهار را بر عهده گیرد. بابر وارد قندهار شد و پسرش کامران میرزا را به حکومت منصوب

کرد.^{۱۹}

شاه اسماعیل در رجب ۹۳۰هـ. در گذشت.^{۲۰} بابر دو سال پس از آن دهلی و آگره را فتح کرد و امپراتور هندوستان گردید.^{۲۱}

شاه طهماسب و محمد همایون پادشاه

بابر در ۹۳۷هـ. در پنجاه سالگی درگذشت.^{۲۲} او هنگام وفات امپراتوری وسیعی را که تشکیل داده بود بین چهار پسرش تقسیم کرد. همایون پسر بزرگ امپراتور دهلی، کامران میرزا پادشاه پنجاب و افغان و دو پسر دیگرش را حاکم برخی از نواحی هند تحت نظر برادر بزرگشان تعیین نمود.^{۲۳}

همایون در دوره‌ای کمتر از دوازده ماه در چائوما و قنوج دو شکست سخت را متحمل گردید و سلطنت خود را به شیرشاه سوری مخالف نیرومند افغانی‌اش باخت.^{۲۴} او از آگره به لاو و ولایت بکر رفت و چون از توطئه برادرش عسکری میرزا حاکم قندهار برای قتل خود باخبر شد به ایران پناهنده شد.^{۲۵}

احمد سلطان شاملو حاکم سیستان به استقبال همایون رفت.^{۲۶} و گزارش ورود او را برای محمد خان شرف‌الدین اغلی تکلو - لاه سلطان محمد میرزا - در هرات فرستاد.^{۲۷}

به فرمان شاه طهماسب، همایون با استقبال پرشکوه سلطان محمد میرزا وارد هرات شد.^{۲۸} سپس به مشهد و زیارت امام رضا (ع) رفت.^{۲۹} تا از این طریق حسن نظر شاه طهماسب را که شیعه متعصبی بود جلب نماید. در تمامی شهرهای مسیر حرکت همایون تا قزوین از وی استقبال شد. شاه طهماسب در فرمانی جزئیات این استقبال را کاملاً مشخص کرد.^{۳۰} بعد از ملاقات همایون و شاه طهماسب در قزوین، همایون از تبریز و اردبیل دیدن کرده و به زیارت قبور مشایخ صفوی در اردبیل رفت.^{۳۱} پس از چندی همایون به قزوین بازگشته و با خداحافظی از شاه طهماسب به همراه نیروهای ایرانی رهسپار قندهار شد.^{۳۲} وی با کمک نیروهای ایرانی قندهار را تصرف کرد.^{۳۳}

مدتی بعد کابل را تصرف نمود و به هندوستان لشکر کشید و توانست بار دیگر

امپراتوری از دست رفته را بازپس گیرد.^{۳۴} همایون و طهماسب در زمان حکومتشان رابطه-ای صمیمانه داشتند و از هرگونه تنش در مرزهای یکدیگر پرهیز می‌کردند تا این که همایون در ۹۶۲هـ. درگذشت و پسرش اکبر به جانشینی وی رسید.^{۳۵}

شاه طهماسب و جلال‌الدین محمد اکبر شاه

در سال ۹۳۶هـ. شاه طهماسب از ضعف تیموریان هند و نزاع میان بهادرخان ازبک حاکم زمین داور و شاه محمد قلاتی حاکم مغول قندهار استفاده کرد و پس از مدتی محاصره قندهار را تسخیر نمود^{۳۶} و سلطان حسین میرزا فرزند بهرام میرزا را به حکومت قندهار منصوب کرد.^{۳۷}

در سال ۹۶۹هـ. شاه طهماسب، سید بیگ صفوی فرزند معصوم بیگ صفوی را به دربار اکبرشاه فرستاد و جلوسش را تبریک گفت.^{۳۸} طهماسب در صفر ۹۸۴هـ. درگذشت.^{۳۹} پس از وی تا زمان شاه عباس اول به سبب ضعف حکومت صفوی ارتباط مهمی میان ایران و هند برقرار نشد.

شاه عباس و جلال‌الدین محمد اکبرشاه

شاه عباس پس از جلوس بر تخت سلطنت در سال ۹۹۹هـ. اولین هیأت سیاسی را به رهبری یادگار سلطان روملو به هند فرستاد و از اکبرشاه برای سرکوب ازبکان یاری خواست.^{۴۰}

در سال ۱۰۰۲هـ. رستم میرزا و مظفر میرزا، پسران میرزا حسین سلطان، حکومت قندهار را بر عهده داشتند. ایشان در اثر اختلاف با یکدیگر و درگیری با ملک محمود حاکم سیستان و آماده‌شدن ازبکان برای حمله به قندهار، این شهر را تسلیم دربار هند کردند و شاهی بیگ خان کابلی به فرمان اکبرشاه حکومت قندهار را در اختیار گرفت.^{۴۱}

در سال ۱۰۰۵هـ. یادگار سلطان روملو پس از هفت سال به همراه میرزا ضیاءالدین قزوینی و ابونصر خوافی سفرای اکبرشاه با هدایای فراوان برای شاه عباس به ایران

بازگشت.^{۴۲} از این هیأت در قزوین به گرمی استقبال شد و به افتخار ایشان جشن‌های متعددی برگزار گردید.^{۴۳}

در سال ۱۰۰۶ هـ. به سفرای هند اجازه بازگشت داده شد و منوچهر بیگ ایشیک آقاسی‌باشی به عنوان سفیر به همراه ایشان اعزام شد. در این سفر شاه عباس برای اکبرشاه هدایای ارزشمندی فرستاد و در نامه‌ای از تصمیم خویش برای تسلط بر خراسان، دفع ازبکان و صلح ایران و عثمانی سخن گفت.^{۴۴}

در محرم ۱۰۰۷ شاه عباس هرات را فتح کرد و از این شهر میرزا علی بیگ کرامیلو را به دربار اکبرشاه فرستاد.^{۴۵} در سال ۱۰۱۲ هـ. منوچهر بیگ ایشیک آقاسی‌باشی، سفیر شاه عباس، به همراه میرمحمد معصوم‌خان مکرری، سفیر اکبرشاه، و هدایا و نامه‌ای که از شاه عباس ستایش می‌کرد به ایران رسیدند.^{۴۶}

در این زمان شاه عباس ایروان را محاصره کرده بود و از هدایای اکبر تنها یک شمشیر را به نشانه فال نیک در دست گرفت. شاه چهار ماه بعد از محرم ۱۰۱۳ هدایا را رؤیت کرد و آنها را میان بزرگان تقسیم نمود.^{۴۷}

شاه عباس اول و جهانگیرشاه

شاهزاده سلیم که بعد از جلوس بر تخت سلطنت جهانگیرشاه نامیده شد، از زمان حیات اکبر روابط دوستانه‌ای با ایران داشت و در خاطراتش بارها از شاه طهماسب به عنوان برادر یاد می‌کرد.

سه سال پس از جلوس جهانگیر شاه در سال ۱۰۸۰ هـ. شاه عباس، هیأتی را به سرپرستی یادگار سلطان علی طالش با هدایای فراوان به هند فرستاد.^{۴۸} از این زمان روابط دیپلماتیک میان دو دربار تداوم یافت و روابط دوستانه‌ای میان عباس اول و جهانگیر برقرار بود.

یکی از برجسته‌ترین سفرایی که از جانب جهانگیر به دربار ایران آمد، میرزا برخوردار ملقب به خان عالم بود. وی در ۱۰۲۷ هـ. در رأس هیأتی بزرگ با هدایای فراوان به ایران

فرستاده شد. این گروه با چنان شکوهی وارد قزوین شدند که اسکندر بیگ منشی درباره آن می نویسد: "از آغاز ظهور دولت این خاندان الی الان از ولایت هند بلکه روم ایلچی بدین شوکت و اسباب جاه و حشمت به ولایت ایران نیامده".^{۴۹} خان عالم در ۱۰۲۹ هـ. به هند بازگشت و شاه عباس، زینل بیگ بیگدلی شاملو را در رأس هیأتی با هدایای گرانبها به همراه خان عالم به دربار جهانگیر شاه فرستاد.^{۵۰} زینل بیگ در تمام مسیر رسیدن به سوی دربار جهانگیر از پذیرایی گورکانیان برخوردار شد^{۵۱} و در همین سال آقاییگ و محب علی دو فرستاده دیگر ایران با جواهری متعلق به الغ بیگ پسر شاهرخ به نزد جهانگیر رفتند.^{۵۲} در ۱۰۱۳ هـ. زمانی که جهانگیر سرگرم مشکلات داخلی بود، شاه عباس پس از محاصره قندهار آن را فتح کرد. جهانگیر در نامه‌ای به شاه عباس تعجب شدید خویش را در این باره ابراز کرد.^{۵۳}

در ۱۰۳۳ هـ. شاه عباس نامه‌ای که حاوی خبر تصرف بغداد بود به همراه هدایایی به نزد جهانگیر فرستاد. شاه^{۵۴} از سوی جهانگیر با احترام پذیرفته شد.^{۵۵}

شاه جهان و ایران

شاهزاده خرم معروف به شاه جهان، قبل از جلوس بر تخت سلطنت با شاه عباس رابطه‌ای صمیمی داشت و همواره مکاتباتی میان ایشان رد و بدل می‌شد.^{۵۶} پس از درگذشت شاه عباس در جمادی الاولی^{۵۷} ۱۰۳۸، شاه صفی به سلطنت رسید.^{۵۸} در ذی-الحجه ۱۰۴۰ هـ. میربرکه و میرظریف سفیران شاه جهان به حضور شاه صفی رسیدند.^{۵۹} نخستین سفیر شاه صفی، محمد علی بیگ کرگیراق در سال ۱۰۳۹ هـ. به هند فرستاده شد.^{۶۰} وی در ۱۰۴۳ هـ. به ایران بازگشت.^{۶۱}

دومین فرستاده شاه جهان به ایران، صفدرخان بود. وی در سال ۱۰۴۶ هـ. در کاشان به حضور شاه صفی رسید و تا اصفهان او را همراهی کرد. وی در دربار ایران بسیار مورد احترام قرار گرفت.^{۶۲} در زمانی که هنوز صفدر خان ایران را ترک نکرده بود نزاعی میان وی و سفرای فرنگ رخ داد که چند نفری در این کشمکش به قتل رسیدند و اسباب و

لوازم اروپاییان به دست هندیان غارت شد. سرانجام نزاع با دخالت امیر قاسم بیگ، نائب داروغه اصفهان، به پایان رسید و چند روز بعد برای دلجویی از صفدرخان چند رأس اسب به وی هدیه شد.^{۶۳}

در این سال شاه جهان توانست با استفاده از ضعف ایران پس از مرگ شاه عباس و قتل امیران شایسته ایرانی به دست شاه‌صفی به آرزوی اجدادش در مورد بازپس‌گیری قندهار جامه عمل پوشاند. علی مردان‌خان حاکم قندهار که مغضوب شاه‌صفی شده بود، برای نجات از مرگ، قندهار را در بیست و یکم شوال ۱۰۴۷ تسلیم نیروهای شاه جهان کرد و خود به هند رفت. شاه جهان هم سعیدخان کابلی را به حکومت قندهار برگزید.^{۶۴} شاه‌صفی به سبب حمله عثمانی‌ها به مرزهای غربی و از دست‌دادن بغداد نتوانست به سرعت برای بازپس‌گیری قندهار اقدام کند و زمانی که آماده حمله به قندهار می‌شد در دوازده صفر ۱۰۵۲ در کاشان درگذشت.^{۶۵}

پس از شاه صفی فرزند دوازده ساله‌اش عباس دوم به سلطنت رسید. کمی سن شاه و جنگ قدرت در دربار ایران سبب شد تا پس گرفتن قندهار سال‌ها متوقف بماند. جان نثارخان اولین سفیری بود که شاه جهان به نزد شاه عباس دوم فرستاد و در بازگشت اوتارخان او را تا هند همراهی کرد.^{۶۶} در فاصله این سال‌ها شاه جهان به دنبال گسترش قلمرو خویش به ماوراءالنهر لشکر کشید و بلخ را تصرف کرد. نادر محمدخان ازبک برای دریافت کمک برای مقابله با حملات هند به ایران آمد.^{۶۷}

سرانجام شاه عباس دوم توانست بر مشکلات داخلی غلبه کند، قدرت مطلقه را در دست گیرد و تلاش برای بازپس‌گیری قندهار را آغاز نماید. در سال ۱۰۵۸ هـ. شاه عباس دوم از اصفهان به جانب خراسان حرکت کرد^{۶۸} و شاهقلی بیگ ولد مقصود بیگ را به دربار شاه جهان فرستاد و از وی خواست تا قندهار را پس دهد.^{۶۹}

ایرانیان در ذی‌الحجه ۱۰۵۸ قندهار را محاصره کردند.^{۷۰} با رسیدن نیروهای قزلباش، شهر زمین داور بلافاصله تسلیم شد و در صفر ۱۰۵۹ دولت‌خان حاکم قندهار در مدتی کمتر از دو ماه قلعه را تسلیم کرد.^{۷۱} شاه عباس به تمامی اهالی قندهار که خواهان رفتن

به هند بودند، اجازه مهاجرت داد.^{۷۲}

پس از فتح قندهار، شاهوردی بیگ سفیر شاه عباس دوم با نامه‌ای حاوی خبر فتح و ابراز امیدواری که این موضوع در روابط دوستانه تأثیری نداشته باشد به دربار شاه‌جهان فرستاده شد.^{۷۳}

در جمادی‌الاولی ۱۰۵۹ اورنگ‌زیب، سعدالله خان وزیر و عده‌ای از امرای هند حمله‌ای ناموفق را برای بازپس‌گیری قندهار تدارک دیدند.^{۷۴} در سال‌های ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ هـ. نیز دو لشکر به فرماندهی داراشکوه و اورنگ‌زیب برای تصرف قندهار اعزام شدند که آنها هم نتیجه‌ای به دست نیاوردند.^{۷۵} از این زمان تا خلع شاه‌جهان از حکومت، روابط دو کشور با سردی ادامه یافت و از فرستادن سفیر خودداری کردند.

اورنگ‌زیب و ایران

زمانی که شاه‌جهان در بستر بیماری افتاد، جنگ قدرت میان فرزندان او جرقه گرفت. از میان مدعیان سلطنت شاهزاده مرادبخش حاکم گجرات با شاه‌عباس دوم رابطه‌ای دوستانه برقرار کرد. وی در بندر سورت تاجگذاری کرد و به نام ائمه اطهار سکه ضرب نمود و حکیم کاظم‌آقا قمی را به سفارت نزد شاه‌عباس دوم فرستاد.^{۷۶}

فرزند دیگر شاه‌جهان اورنگ‌زیب پس از اتحاد با مرادبخش بر داراشکوه برادر دیگرش غلبه کرد و سپس مرادبخش را دستگیر و زندانی نمود.^{۷۷} داراشکوه مانند اجدادش می‌خواست به ایران بگریزد اما اقوام و یارانش او را از این کار بازداشتند. سرانجام خان افغان حاکم زمین داور او را دستگیر کرد و تحویل اورنگ‌زیب داد.^{۷۸}

شاه‌عباس دوم پس از جلوس اورنگ‌زیب بر تخت سلطنت، بوداق سلطان چوله را با هدایای فراوان به نزد اورنگ‌زیب فرستاد.^{۷۹}

در بیشتر دوران حکومت اورنگ‌زیب که سنی متعصبی بود روابط هند با دربار ایران خصمانه بود. او پس از مرگ شاه‌عباس دوم به قطع روابط با ایران ادامه داد. سفیری نزد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین اعزام نکرد و از به رسمیت شناختن سلطنت ایشان

خودداری نمود.

روابط فرهنگی

فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و تمامی عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو جامعه خود فرا می‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد.^{۸۰}

در تعریفی دیگر فرهنگ، مجموع رفتارها و اعمال موجود در یک جامعه است که اعضا و افراد آن با ضوابطی مشترک تمامی آن را به کودکان خود و قسمتی از آن را به مهاجرانی که به عضویت جامعه در می‌آیند، منتقل می‌سازند.^{۸۱}

هند و ایران با تمدنی کهن و سابقه دیرین فرهنگی از دوران باستان تا زمان گورکانیان هند و صفویان به اشکال گوناگون با یکدیگر در تماس بوده‌اند. ریشه‌های مشترک و تماس‌های متقابل باعث تبادل فرهنگی میان دو ملت شده است.

با ایجاد امپراتوری قدرتمند گورکانیان، روابط ایرانیان و هند وارد مرحله جدیدی شد. سرمداران دو کشور که بسیار به یکدیگر نزدیک شده بودند به همکاری پرداخته و این ارتباط تا اعماق زندگی مردم نفوذ کرد. مهم‌ترین مظاهر نفوذ فرهنگی را می‌توان در گسترش زبان و ادبیات فارسی در هند و هنر هندو - ایرانی مانند نقاشی و معماری دید.

زبان و ادبیات فارسی

مهم‌ترین نشانه میزان تأثیرپذیری دو فرهنگ از یکدیگر زبان است. قبل از به قدرت رسیدن گورکانیان، زبان فارسی به سبب مراودات بین دو ملت در هند رواج داشت و بسیاری از واژه‌های فارسی توسط زبان هندی وام‌گیری شده بود. تسلط گورکانیان بر هند به انتقال سریع لغات از زبان فارسی به هندی کمک بسیاری کرد. زبان فارسی نه تنها مورد توجه مسلمانان هند بود بلکه هندوها نیز به سرعت آن را فرا گرفته و با آن ارتباط برقرار ساختند.

در نتیجه ارتباط فرهنگی بین هندوها و زبان فارسی، تحولی عمیق در فرهنگ هندی به ویژه در زمینه شعر، واژه‌شناسی، تذکره نویسی، تاریخ نگاری، روزنامه نگاری، هندی-شناسی و ترجمه متون پدید آمد.^{۸۲} زبان‌های هندی مانند اردوهندی، بنگالی، سندی، کشمیری، پشتو هندی، دکنی، گجراتی، دکنی، سراهتی، بهاری، تامیل، کناری و مالایالم از زبان فارسی بهره بسیاری برده اند.^{۸۳} از شعرای هندی فارسی زبان می‌توان میرزامنو هرتوسنی کریشناواسی و چندرپهان برهمن را نام برد.^{۸۴}

ملک‌الشعراى بهار درباره سبک زبان فارسی گسترش یافته در هند در دوران تیموریان می‌نویسد: "سبک نثر فارسی در هند حالت مصنوع و منشیانه پیدا کرده که در آن بازی با کلمات و عبارت‌پردازی و گزافه‌گویی رواج کامل داشت."^{۸۵}

فشارهای سیاسی و اقتصادی در زمان صفویان، به صورت نیرویی دافع، عامل مهاجرت شاعران از ایران بود. در این زمان برای ناراضیان از حکومت صفوی دو سرزمین پیش رو بود: یکی امپراتور عثمانی و دیگری هند. در امپراتوری عثمانی کشاکش بین شیعه و سنی، شرایط نامناسبی را فراهم آورده بود، بنابراین بیشتر ناراضیان راهی هند شدند.^{۸۶}

براون یکی از عوامل رفتن شاعران ایرانی به هند را چنین بیان می‌کند: "شاهان صفوی به ویژه شاه طهماسب و شاه عباس بزرگ دوست داشتند شاعران مدیحه سرا به جای مداحی آنان به مدح امامان پردازند. در دربار شاهان بزرگ مغول بیشتر از بارگاه امامان منافع مادی کسب می‌کردند."^{۸۷}

یکی دیگر از عوامل مهم در مهاجرت دانشمندان و شعرای ایران به هند، وجود وزرای بزرگ و سرداران ایرانی در دربار گورکانیان بود که این امر کمک زیادی به مهاجران برای راه یافتن به طبقات بالای هند می‌کرد. مشهورترین این بزرگان ایرانی عبارتند از: "نواب-بیرام خان پسر سیف‌خان و پدر عبدالرحیم خان خانان، میرزا حسن‌الله پسر خواجه ابوالحسن مشهور به نواب ظفر خان احسن و حاج محمد قدسی."^{۸۸}

سلاطین گورکانی هند به شعر و ادب فارسی علاقه داشتند و آن را ترویج می‌کردند. زمانی که بابرشاه از کابل به دهلی تاخت و هندوستان شمالی را تصرف کرد، شعرا و ادبای

فارسی مانند آتشی قندهاری^{۸۹} همراه او به هندوستان آمدند. همچنین خواند میر، مورخ بزرگ ایرانی، به دربار بابر پیوست.^{۹۰} از بابر اشعاری به فارسی بر جای مانده است. اقامت همایون در دربار شاه طهماسب سبب توجه بیشتر گورکانیان به فرهنگ و ادب فارسی شد. با جلوس همایون بر تخت سلطنت عده زیادی از هنرمندان و فضایی که در دربار صفوی با وی آشنا شده بودند به هند دعوت شدند.

ادبیات فارسی در هند در دوران اکبر جهانگیر و شاه جهان به اوج خود رسید. دربار اکبرشاه محل تجمع شعرا و نویسندگان عصر شد. حمایت وی از ایشان باعث شد تا شعرا و نویسندگانی از ایران به دربارش روی آوردند. مشهورترین شاعران ایرانی دربار اکبر عبارتند از: "عرفی شیرازی، غزالی مشهدی، نظیر نیشابوری، ملک قمی، بابا طالب اصفهانی"^{۹۱}.

علاوه بر شعرا و نویسندگان ایران و آسیای مرکزی، فارسی سرایان و نویسندگان هندوستانی مانند فیضی و ابوالفضل در دربار اکبر حضور داشتند و به علت استادی کامل و مهارت تامه در شعر و ادب فارسی مورد احترام و تشویق سرایندگان و دانشمندان ایران بودند.^{۹۲}

اکبرشاه به شاهنامه و گلستان و بوستان و مثنوی بسیار علاقه‌مند بود و بنابر دستور او دو حماسه ملی هند رامایانا و مهابهاراتا زیر نظر عبدالقادر به فارسی ترجمه شدند و بابرنامه را که به زبان ترکی بود خان خانان فرزند بیرام خان به فارسی در آورد.^{۹۳}

اکبر نخستین پادشاهی است که به رسم و تقلید سلاطین ایران منصب خاصی به نام ملک‌الشعرا در دربار خود برقرار ساخت؛ ابتدا غزالی مشهدی به این مقام و مرتبت نایل گشت و سپس این منصب را به شاعری هندی یعنی ابوالفیض ناگوری متخلص به فیضی عطا نمود.^{۹۴}

در دوران امپراتوری اکبر به فرمان راجه تادرمال در سراسر شبه قاره زبان فارسی جانشین زبان هندی شد و قرار گردید همه دفاتر حساب‌ها به جای زبان هندی به زبان فارسی نوشته شود.^{۹۵}

در دوره سلطنت جهانگیر نفوذ خانواده نور جهان و ملاحظه خود او از شاه عباس اول موجب شد که تمامی ایرانی‌هایی که صاحب کمالات حقیقی بودند، مورد استقبال قرار گیرند.^{۹۶}

طالب آملی ملک‌الشعرای دربار جهانگیر شاه بود. جهانگیر که خود دارای ذوق ادبی بود و شعر می‌سرود در خاطراتش حکایات فراوانی از مجالست خود با شعرای ایرانی نقل می‌کند که از میان ایشان نظیری نیشابوری مورد توجه ویژه بود.

شعرای ایرانی دربار شاه جهان عبارتند از: "حکیم رکن‌الدین مسیح کاشانی، قدسی مشهدی، کلیم کاشانی، میرمهدی تهرانی، سعیدای گیلانی زرگرباشی، صائب تبریزی، ملاشاه بدخشی".^{۹۷}

در عصر اورنگ زیب به سبب سخت‌گیری او هیچ حمایتی رسمی از شعرا به عمل نیامد و شعر فارسی رو به انحطاط نهاد. با این وصف، میرزا عبدالقادر بیدل (متوفای ۱۳۴۴-۱۷۳۱) چالشگرترین شاعر هندی - ایرانی نژاد است.^{۹۸}

نقاشی

در دوره حکومت گورکانیان بر هند تأثیر هنر نقاشی ایرانی بر هندی بیش از همه آشکار و ردپای مهاجران ایرانی به روشنی نمایان است. دیوارنگاری و نقاشی مینیاتور که در دوران صفویه در ایران به حد شکوفایی رسیده بود به وسیله شاگردان کمال‌الدین بهزاد به دیار هند برده شد. همایون هنگامی که در ایران بود، خود شیوه نقاشی مینیاتور را فرا گرفت و چون به کشورش بازگشت، شماری از شاگردان بهزاد از جمله عبدالصمد شیرازی و میر سید علی تبریزی را با خود همراه کرد.^{۹۹}

نقاشی مغولی در هند، تداوم و انتقال شیوه‌های کمال یافته تیموریان و مکاتب اولیه صفویان بود. این نقاشی هیچ‌گونه پیوندی نه با گذشته داشت و نه با شیوه نقاشی هندی که پیش تر از این فراموش شده بود. و اجانتا نمونه‌ای از آن به حساب می‌آمد که تخته شستی آن ایرانی بود. رنگ‌هایی که به کار می‌رفت از ایران آمده بود. دورنمای آن هم

کاملاً ایرانی می نمود.^{۱۰۰}

تأثیر مکتب نقاشی ایرانی، امری گذرا و مقطعی نبود، زیرا هنرمندان هندی چندی زیر دست نقاشان ایرانی پرورش یافته و در دربار تیموریان کار می کردند؛ از جمله اینها نام اشخاصی از قبیل بشنواس، دولت وداس وانت برده می شود. در کتاب آئین اکبری نام تعدادی نقاش هندی ثبت شده که دست پروردگان عبدالصمد و میرسیدعلی بوده اند.^{۱۰۱}

معماری

هنر معماری در هند با بهره گیری از معماری ایرانی اسلامی متحول شد. تأثیر معماران ایرانی در پدید آمدن این هنر به خوبی مشاهده می شود.

همایون شاه معماری ایرانی را پذیرفت. آرامگاه وی به دست معماری ایرانی به نام میرزامیرک غیاث ساخته شده و نمادهای معماری ایرانی در آن به کار گرفته شده است. معماری ایرانی در عصر جانشینان همایون به اوج رسید. ماندگارترین نمونه های سبک معماری هندو - ایرانی عبارتند از: آرامگاه اعتمادالدوله در آگره، مسجد پادشاهی لاهور در عصر جهانگیر، عمارت تاج محل در شهر آگره (مدفن ممتاز محل همسر شاه جهان).

امپراتوران مغولی هند هنر تیموری ترکستان و سبک صفوی ایران را که از آن مشتق بود رواج دادند، لیکن آنها هم بعدها مانند فاتحان سابق مجبور شدند معماران، بنایان و نقاشان محلی را به کار گیرند.^{۱۰۲} معماران محلی بنا بر ذوق و سلیقه خویش از معماری بومی بهره گرفتند و از تلفیق هر دو سبک، سبک هندو - ایرانی پدید آمد.

شکل های هلالی و ساختمان های طاق دار، دیوارهای ساده و صاف و ستون های باریک صیقلی شده با تارهای وسیع و طاق نماهای خیره کننده نشانه هایی از سبک معماری ایرانی است. در بسیاری از بناها که هنوز هم پابرجاست، آمیزه ای از معماری ایرانی و هندی به چشم می خورد. عناصری که در بالا ذکر شد نشانه هایی از تأثیر هنر معماری ایرانی است ولی طرح بناها و سایه روشن ها و به کار بردن مصالح و مواد ساختمانی از قبیل ماسه سنگ، سنگ های قرمز و خاکستری و مرمراه های سفید و سیاه که خاص هند است از

سبک معماری بومی مایه می‌گیرند و این دو با شگفتی بسیار با یکدیگر تلفیق و هماهنگ شده‌اند.^{۱۰۳}

مهاراجه‌های هندو هم در تختگاه‌های خویش از دهلی تقلید کردند و در اطراف بلاد به تبعیت از سلاطین مسلمان قصور و بساتین و قلاع و معابد رفیعه بنا کردند. این سبک معماری در سراسر هند از پنجاب تا بنگال و از کشمیر تا دکن معمول و متداول گردید و در جنوب هندوستان نیز در پرتو سلاطین مسلمان رواجی بسیار گرفت.^{۱۰۴}

مهاجران معمار یا غیر معماری که از هند به ایران بازگشتند و هنرمندان هندی که احتمالاً به ایران کوچ کردند، در فرهنگ معماری ایران ردپاهایی از خود باقی گذاشتند؛ برای نمونه ساباط (طاق‌هایی است که در برخی از کوچه‌های قدیمی ایران دیده می‌شود) با نام محلی سوات، نمونه‌ای از معماری مخصوص هند می‌باشد که در ایران به کار گرفته شده است.^{۱۰۵}

روابط اقتصادی

با وجود نقش مؤثر ایرانیان در امور سیاسی و فرهنگی امپراتوری گورکانیان هندیان نیز در امور اقتصادی پایتخت و بنادر ایران موقعیت مستحکمی کسب کردند. ایرانیان در هند در رأس دیوان‌ها و امور مالی قرار داشتند و تجار زیادی از ایران به هند می‌رفتند، اما نتوانستند تأثیر ژرفی بر روابط اقتصادی باقی گذارند بلکه این تجار هندی بودند که به گسترش روابط اقتصادی میان صفویان و گورکانیان کمک کردند.

هندیان شاید پس از آرامنه مهم‌ترین جامعه خارجی ایران بودند. به قول شاردن، شاه عباس اول مهاجرت آنان را به ایران تأیید نکرد اما آنها با تقدیم هدایای متنابهی به شاه-صفی، جانشین شاه عباس، او را تطمیع نمودند. با وجود این، دلاواله و توماس هربرت در مسافرت خود به ایران در دوره شاه عباس اول، تجار هندی را دیده‌اند که در اصفهان و بندرعباس (گمبرون) تجارت خوبی را برقرار ساخته بودند.^{۱۰۶}

تجار هندی در اصفهان مکان‌های تجاری مخصوصی را داشتند. از جمله کاروانسرای

مولتانیان که مخصوص تجار مولتان بود.^{۱۰۷}

تجار هندی محصولات متنوعی را از ایران صادر می‌کردند. تاورنیه برخی از آنها را چنین توصیف می‌کند:

"چرم ساغری و تیماجی که در ایران می‌سازند یکی از بزرگترین تجارت‌های هندیان را تشکیل می‌دهد که قسمت اعظم آن را به هند و ژاپن و مقدار عمده‌ای نیز به روسیه و لهستان حمل می‌کنند."^{۱۰۸}

روناس ریشه معروفی که تقریباً به تمامی از ایران به هند حمل می‌شود.^{۱۰۹} در هند تجارت بزرگی از همه میوه‌های ایران صورت می‌گیرد و میوه را با سرکه در داخل بطری‌های شیشه‌ای می‌ریزند و انواع گلاب‌ها را به آن اضافه می‌کنند.^{۱۱۰} پسته، بادام، کشمش، آلو بخارا، اسب و قاطر از صادرات ایران به هند بود.^{۱۱۱} تاورنیه تولید شراب شیراز را ۱۵۴۶۸۸ گالن سلطنتی و ۴۱۲۵ بشکه ۳۰۰ پیتی (۲۰۰۰۲۵) برآورد کرده که یک چهارم آن به هند صادر می‌شد.^{۱۱۲}

تنباکو و توتون در بیشتر نقاط به دست می‌آمد و به قول شاردن مهم‌ترین نوع و قسمت اعظم توتون مصرفی هند از ایران صادر می‌شد.^{۱۱۳} منسوجات و ادویه ایران بازارهای هند را به خود اختصاص داده بودند.^{۱۱۴}

از محصولات دیگری که به هندوستان صادر می‌شد انقوزه بود که هندی‌ها به عنوان ادویه از آن استفاده می‌کردند. همچنین خاک هرمز به هندوستان حمل می‌شد و عایدات این خاک برای تاجر صددرصد بوده، سنگ‌های مرمر هرمز را در کشتی‌های خاصی حمل کرده به خارج می‌برند.^{۱۱۵}

یکی از مهم‌ترین دلایل علاقه‌مندی هندیان به تجارت در ایران امنیت و آبادانی جاده-ها، مناسب بودن کاروانسراها و حمایت شاهان صفوی از تجار بود. درباره خصوصیت جاده-ها و کاروانسراهای دوره صفوی در منابع و سفرنامه‌های این دوره به تفصیل سخن گفته-اند.

شاهان صفوی خواهان گسترش تجارت و شکوفایی اقتصادی بودند. ایشان برای رفاه-

حال بازرگانان تلاش می‌کردند و مانع ظلم و تعدی عمال حکومت بدیشان می‌شدند؛ برای نمونه در زمان شاه عباس دوم اختلافی میان هندی‌ها و محمد صالح فرزند حکیم سیف‌آبادی کاشی ضابط و جوه عشور بندرعباس پیش می‌آید که شاه با علما مشورت کرده به نفع هندی‌ها رأی داد.^{۱۱۶}

در دوره صفویه تجارت به شکل گسترده‌ای میان ایران و هند از مسیر دریا و خشکی جریان داشت. تاورنیه درباره مسیر کاروان‌های تجاری هند می‌نویسد:

راه هند از سوی ایالت قندهار راهی قدیمی است و قبل از آن که پرتغالیان به هرمز بیایند و کشتیرانی از ایران به هند توسط کشتی‌های فرنگی که همه ساله به بندرعباس می‌آیند برقرار شود خیلی بیشتر از امروز در آن رفت‌وآمد می‌شد. پیش از این زمان در خلیج فارس فقط تعدادی قایق بد و ناجور وجود داشت که برای حمل همه کالاهایی که در هند بود و از آن خارج می‌شد کفایت نمی‌کرد، اما با وجود این که سفر با کشتی از بندرعباس به هند بسیار راحت‌تر و هزینه‌اش کمتر است هنوز بازرگانانی هستند که راه زمین را در پیش می‌گیرند.^{۱۱۷}

نتیجه

صفویان و گورکانیان هند در بیشتر دوران اقتدارشان روابطی دوستانه و صلح‌آمیز داشتند و تنها اختلاف دو دولت بر سر مسئله قندهار بود. این شهر که در موقعیتی استراتژیک قرار داشت و در مسیر راه‌های تجاری بود، در این دوران گاهی در اختیار صفویان و زمانی تحت سلطه گورکانیان هند بود. حکومت‌های ایران و هند در دوران اقتدارشان برای تسلط یافتن بر ماوراءالنهر درصدد تصرف قندهار بودند. با این وجود مسئله قندهار هرگز تبدیل به بحرانی جدی میان دو دولت نشد و هر دولتی که آن را تصرف می‌کرد سعی در حفظ روابط دوستانه با دولت دیگر داشت.

گورکانیان هند که با کمک صفویان به قدرت رسیده بودند، خود را مدیون این دولت دانسته و در نزدیکی به ایران می‌کوشیدند. ایشان برای آداب و رسوم ایرانیان و زبان

فارسی اهمیت فراوانی قائل بودند.

دربار گورکانیان هند همواره جایگاه هنرمندان ایرانی بود که برای رسیدن به زندگی بهتر جلای وطن می‌کردند. همکاری هنرمندان ایرانی با هنرمندان هندی موجب پدید آمدن فرهنگ هندی - ایرانی شد.

ایرانیان مشاغل مهم حکومتی هند را هم در دست گرفتند و به اداره امور امپراتوری گورکانیان هند پرداختند. در میان وزرا و امرای مشهور هند نام بسیاری از ایرانیان دیده می‌شود که باعث تحولات مهمی در هندوستان شدند.

هر چند ایرانیان در روابط فرهنگی و سیاسی میان دو دولت تأثیرگذار بودند، در مقابل، تجار هندی در روابط اقتصادی نقش اصلی را ایفا کردند.

پی‌نوشت

۱. محمد یوسف واله اصفهانی، خلد برین (ایران در روزگار صفویان)، به کوشش میر هاشم محدث (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲)، ص ۴۴-۴۵.
۲. حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران، بابک، ۱۳۷۵) ص ۱۶۱؛ احمدبن شرف الدین حسین الحسینی القمی، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳) ج ۱، ص ۱۱۲.
۳. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، زیر نظر ایرج افشار، چاپ سوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲)، ج ۱، ص ۳۹.
۴. روملو، پیشین، ص ۱۶۶؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۱۱۸؛ واله اصفهانی، پیشین، ص ۲۰۹.
۵. همان.
۶. روملو، پیشین، ص ۱۶۷؛ الحسینی القمی، پیشین، واله اصفهانی، پیشین.
۷. الحسینی القمی، پیشین؛ اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ص ۴۰؛ واله اصفهانی، پیشین.
۸. الحسینی القمی، پیشین، واله اصفهانی، پیشین، ص ۲۱۰.
۹. همان.
۱۰. الحسینی القمی، پیشین.
۱۱. روملو، پیشین، ص ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۱۱۹، ۱۲۰؛ واله اصفهانی، پیشین، ص ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳.

۱۲. الحسینی القمی، پیشین، ص ۱۲۰؛ واله اصفهانی، پیشین، ص ۲۱۳.
۱۳. روملو، پیشین، ص ۱۷۱؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۱۲۰؛ اسکندر بیگ ترکمان، پیشین.
۱۴. اسکندر بیگ ترکمان، پیشین.
۱۵. الحسینی القمی، پیشین، ص ۱۲۳؛ اسکندر بیگ ترکمان، پیشین؛ واله اصفهانی، پیشین، ص ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰.
۱۶. روملو، پیشین، ص ۱۲۱؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۲۱۷.
۱۷. روملو، پیشین، ص ۲۱۶؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۱۳۹.
۱۸. روملو، پیشین، ص ۲۱۷.
۱۹. الحسینی القمی، پیشین، ص ۱۴۷.
۲۰. روملو، پیشین، ص ۲۳۷؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۱۵۳؛ سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، تصحیح محمد باقر بهبودی (بی جا، کتابفروشی الاسلامیه، ۱۳۵۲) ص ۴۵۵.
۲۱. روملو، پیشین، ص ۲۵۵.
۲۲. همان، ص ۳۱۴.
۲۳. ث. ف دولافوز، تاریخ هند، سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، چاپ اول (تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۶). ص ۱۲۰.
۲۴. ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، چاپ اول (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳) ص ۵۳.
۲۵. روملو، پیشین، ص ۳۹۸؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۳۰۲.
۲۶. بایزید بیات، تذکره همایون و اکبر (تهران، اساطیر، ۱۳۸۲)، ص ۸.

۲۷. الحسینی القمی، پیشین، ص ۳۰۳.
۲۸. بایزید بیات، پیشین، ص ۱۱.
۲۹. الحسینی القمی، پیشین، ص ۳۰۶.
۳۰. شیخ ابوالفضل مبارک، *اکبر نامه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ دوم (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲) ص ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۰۰.
۳۱. شیخ ابوالفضل مبارک، پیشین، ص ۳۲۵؛ اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ص ۹۸، ۱۰۰، ۹۹.
۳۲. روملو، پیشین، ص ۴۰۱؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۳۰۹.
۳۳. روملو، پیشین، ص ۴۰۳؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۳۱۰.
۳۴. اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ص ۱۰۰.
۳۵. روملو، پیشین، ص ۵۰۲؛ الحسینی القمی، پیشین، ص ۳۷۸.
۳۶. روملو، پیشین، ص ۵۰۸.
۳۷. الحسینی القمی، پیشین، ص ۳۹۷.
۳۸. همان، ص ۵۹۲.
۳۹. روملو، پیشین، ص ۵۵۹.
۴۰. اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۰.
۴۱. همان، ص ۴۷۶ تا ۴۷۸.
۴۲. اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ص ۵۲۸، ۵۲۹؛ حسینی استرآبادی، *تاریخ سلطانی* (از شیخ صفی تا شاه صفی) چاپ دوم (تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۶) ص ۱۶۴.
۴۳. اسکندر بیگ ترکمان، پیشین.
۴۴. همان، ص ۵۵۳، ۵۵۴.

۴۵. همان، ص ۵۸۷.
۴۶. اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ص ۶۴۷؛ استر آبادی، پیشین، ص ۱۷۸.
۴۷. همان.
۴۸. همان، ص ۷۸۲.
۴۹. همان، ج ۳، ص ۹۳۹.
۵۰. همان، ص ۹۵۰، ۹۵۱؛ استر آبادی، پیشین، ص ۲۱۶.
۵۱. نورالدین محمد جهانگیر، جهانگیر نامه (توزک جهانگیری)، به کوشش محمد هاشم. (بی جا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹) ص ۳۶۴.
۵۲. همان، ص ۳۶۹.
۵۳. همان، ص ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱.
۵۴. اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۱۲؛ استر آبادی، پیشین، ص ۲۲۵.
۵۵. نورالدین محمد جهانگیر، پیشین، ص ۴۸۱.
۵۶. در سال ۱۰۳۳ شاهزاده خرم از پدرش به شاه عباس شکایت می- کند. (اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ص ۱۰۱۶).
۵۷. اسکندر بیگ ترکمان، پیشین، ص ۱۰۷۷؛ محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، خلاصه السیر، چاپ اول (تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۸) ص ۳۴.
۵۸. همان، ص ۱۰۷۸؛ همان، ص ۳۷.
۵۹. محمد معصوم، پیشین، ص ۱۱۵.
۶۰. همان، ص ۶۴.
۶۱. همان، ص ۱۷۱.
۶۲. محمد معصوم، پیشین، ص ۲۵۰؛ استر آبادی، پیشین، ص ۲۵۶.
۶۳. محمد معصوم، پیشین، ص ۲۵۱.

۶۴. همان، ص ۲۵۴.
۶۵. همان، ص ۲۹۹.
۶۶. همان، ص ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷.
۶۷. وحید قزوینی، محمد طاهر، *عباسنامه*، تصحیح ابراهیم دهگان (اراک، کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹) ص ۷۳، ۷۴، ۷۵.
۶۸. همان، ص ۹۴.
۶۹. همان، ص ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲.
۷۰. همان، ص ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶.
۷۱. همان، ص ۱۲۲.
۷۲. همان، ص ۱۲۳.
۷۳. همان، ص ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷.
۷۴. همان، ص ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵.
۷۵. همان، ص ۱۵۱.
۷۶. همان، ص ۲۳۰.
۷۷. همان، ص ۲۳۱، ۲۳۲.
۷۸. همان، ص ۲۵۲.
۷۹. همان، ص ۲۹۰.
۸۰. مینو سلیمی، *روابط فرهنگی ایران و هند*، چاپ اول (تهران، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷) مقدمه، ص ۱۱.
۸۱. محمود روح الامینی، *زمینه فرهنگ شناسی*، چاپ اول (بی جا، عطار، ۱۳۶۵) ص ۱۸.
۸۲. مینو سلیمی، *پیشین*، ص ۱۰۸.

۸۳. مجید یکتایی، *نفوذ فرهنگ و تمدن اسلامی در سرزمین هند و پاکستان* (تهران، اقبال، ۱۳۵۳) ص ۱۶۴.
۸۴. علی اصغر حکمت، *سرزمین هند* (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷) ص ۹۱.
۸۵. محمدتقی بهار، *سبک شناسی* (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷) ج ۳، ص ۲۵۶.
۸۶. فرهنگ ارشاد، *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*، چاپ اول (بی‌جا، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۲۰۹.
۸۷. ادوارد براون، *تاریخ ادبیات ایران؛ از صفویه تا عصر حاضر*، ترجمه بهرام مقدادی، چاپ اول (تهران، مروارید، ۱۳۶۹) ص ۴۲.
۸۸. علی اصغر شهابی، *روابط ادبی ایران و هند* (تهران، چاپخانه و کتابفروشی مرکزی، ۱۳۱۶) ص ۸۰.
۸۹. علی اصغر حکمت، *پیشین*، ص ۱۱.
۹۰. غیاث‌الدین بن همام خواند میر، *تاریخ حبیب السیر* (تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲) مقدمه، ص ۹.
۹۱. نورالدین محمد جهانگیر، *پیشین*، مقدمه، ص ۳۱.
۹۲. همان.
۹۳. ع. وحید مازندرانی، *هند یا سرزمین اشراق* (بی‌جا، چاپخانه فردوسی، بی‌تا) ص ۵۸.
۹۴. علی اصغر حکمت، *پیشین*، ص ۸۹.
۹۵. فرهنگ ارشاد، *پیشین*، ص ۲۵۶.
۹۶. ریاض الاسلام، *پیشین*، ص ۲۵۳.
۹۷. نورالدین محمد جهانگیر، *پیشین*، ص ۳۲.
۹۸. مینو سلیمی، *پیشین*، ص ۱۳۵، ۱۳۴.

۹۹. فرهنگ ارشاد، پیشین، ص ۲۷۶، ۲۷۵.
۱۰۰. عزیز احمد، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، چاپ اول (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶) ص ۱۹۱، ۱۹۲.
۱۰۱. فرهنگ ارشاد، پیشین، ص ۲۷۶.
۱۰۲. مادلین هالاید؛ هرمان گوتس، *هنر هندو ایرانی - هندو اسلامی*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول (تهران، مولی، ۱۳۶۷) ص ۲۷۶.
۱۰۳. فرهنگ ارشاد، پیشین، ص ۲۷۳.
۱۰۴. علی اصغر حکمت، پیشین، ص ۱۲۰.
۱۰۵. ر ک: فرهنگ ارشاد، پیشین، ص ۲۷۴، ۲۷۵.
۱۰۶. ریاض الاسلام، پیشین، ص ۲۵۷، ۲۵۸.
۱۰۷. ژان شاردن، *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۵) ج ۷، ص ۱۳۲.
۱۰۸. ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی (تهران، نیلوفر، ۱۳۸۳) ص ۲۷۱ - ۲۷۲.
۱۰۹. همان.
۱۱۰. همان.
۱۱۱. ر ک: همان، ص ۲۷۲، ۲۷۱.
۱۱۲. *تاریخ ایران دوره صفویان* (دانشگاه کمبریج)، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول (تهران، جامی، ۱۳۸۰) ص ۲۷۱.
۱۱۳. محمد ابراهیم باستانی پاریزی، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی* (تهران، صفی علیشاه، ۱۳۶۷) ص ۱۲۸.

۱۱۴. تاریخ ایران در دوره صفویان (کمبریج) ص ۲۷۳.

۱۱۵. ر ک: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، پیشین، ص ۱۳۰.

۱۱۶. محمد طاهر وحید قزوینی، پیشین، ص ۳۰۵، ۳۰۶.

۱۱۷. تاورنیه، پیشین، ص ۳۷۵.

منابع

- ارشاد، فرهنگ، *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*، چاپ اول (بی‌جا، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵).
- احمد، عزیز، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، چاپ اول، (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶).
- ریاض‌الاسلام، *تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)*، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، چاپ اول (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳).
- الحسینی القمی، احمد بن شرف‌الدین حسین، *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳).
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی* (تهران، صفی علیشاه، ۱۳۶۷).
- براون، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر*، ترجمه بهرام مقدادی، چاپ اول، (تهران، مروارید، ۱۳۶۹).
- خواجهگی اصفهانی، محمد معصوم، *خلاصه السیر*، چاپ اول (تهران، علمی، ۱۳۶۸).
- بهار، محمد تقی، *سبک شناسی* (تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷).
- بیات، بایزید، *تذکره همایون و اکبر* (تهران، اساطیر، ۱۳۸۲).
- *تاریخ ایران دوره صفویان* (دانشگاه کمبریج)، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول (تهران، جامی، ۱۳۸۰).
- تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید اربابی شیرانی (تهران، نیلوفر،

(۱۳۸۳).

- ترکمان، اسکندر بیگ، *تاریخ عالم آرای عباسی*، زیر نظر ایرج افشار، چاپ سوم (تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲).
- جهانگیر، نور الدین محمد، *جهانگیرنامه (توزک جهانگیری)*، به کوشش محمد هاشم (بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹).
- حسینی استرآبادی، *تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)*، چاپ دوم (تهران، علمی، ۱۳۶۶).
- حسینی خاتون آبادی، سید عبدالحسین، *وقایع السنین و الاعوام*، تصحیح محمد باقر بهبودی (بی جا، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۲).
- حکمت، علی اصغر، *سرزمین هند* (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷).
- خواند میر، غیاث الدین بن هماد، *تاریخ حبیب السیر* (تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲).
- دولافوز، ث.ف، *تاریخ هند*، سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، چاپ اول (تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۶).
- روح الامینی، محمود، *زمینه فرهنگ شناسی*، چاپ اول (بی جا، عطار، ۱۳۶۵).
- روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران، بابک، ۱۳۵۷).
- سلیمی، مینو، *روابط فرهنگی ایران و هند*، چاپ اول (تهران، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲).
- شاردن، ژان، *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی (تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۵).
- شهابی، علی اکبر، *روابط ادبی ایران و هند* (تهران، چاپخانه و کتابفروشی مرکزی، ۱۳۱۶).

- مازندرانی، وحید، *هند یا سرزمین اشراق* (بی جا، چاپخانه فردوسی، بی تا).
- مبارک، شیخ ابوالفضل، *اکبر نامه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ دوم (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲).
- واله اصفهانی، محمد یوسف، *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)*، به کوشش میر هاشم محدث (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲).
- وحید قزوینی، محمد طاهر، *عباسنامه*، تصحیح ابرهیم دهگان (اراک، کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹).
- هالاید، مالدین؛ گوتس، هرمان؛ *هنر هند و ایرانی- هند و اسلامی*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول (تهران، مولی، ۱۳۷۶).
- یکتائی، مجید، *نفوذ فرهنگ و تمدن اسلامی در سرزمین هند و پاکستان* (تهران، اقبال، ۱۳۵۳).